



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

زمان چاپ: ۱۴۰۳/۰۱/۲۵

شماره مجوز مجله: ۸۰۴۰۰

تأثیر اندیشه های دکارت در شکل گیری معماری مدرن ونفوذ آن در اندیشه ها و ریشه های فکری لوکوربوزیه

سیده عارفه جزائری فارسانی^۱، شهرام تقی پور^۲

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد مهندسی معماری دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد

۲- استادیار دانشکده هنر و معماری دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد

Somayejazayri6096@gmail.com

چکیده

معماری عرصه اندیشه و عملکرد انسان در هستی بوده و به عنوان عنصری مصنوعی و تحمیلی به هستی در یک رابطه متقابل دو طرفه با آن قرار دارد. از این رو درک این رابطه و تاثیرات آن، می تواند راه گشای زندگی بهتر و روابطی انسانی تر گردد. با توجه به این که روابط حاکم بر هنرمند و اثر هنری رابطه متقابل ذهن و عنصر شکل یافته است، بنابراین درک ایده ها و مفاهیم تاثیر گذار در معماری بسیار حائز اهمیت است. بر همین اساس می توان مدرن و مدرنیته را بازتابی از اندیشه فیلسوفانی چون دکارت دانست زیرا مدرنیته در چارچوبی قرار گرفت که زبان حرفه ای مطالعات فرهنگی، آن را فرا روایت یا روایت بزرگ نامید. فرا روایت یعنی اندیشه های بزرگی همچون خرد، حقیقت، سنت، اخلاقیات و تاریخ که مسیر زندگی را تعیین می کرد و به آن معنا می بخشید. لذا در این مکتب تمام صاحب نظران عقیده داشتند که ارزش های گذشته انسانی باید در معماری و شهر سازی دوباره قوت گیرد، ساختمان ها و شهرها شایسته زندگی انسان شود و منحصرآ مجموعه ای از فرم و سبک نباشد زیرا معماری همه جا در اطراف ماست و رابطه ی آن با زندگی روزمره بر تمام ابعاد زندگی انسان تاثیر بسزایی می گذارد. و لوکوربوزیه به عنوان یکی از مهم ترین معماران در شکل گیری معماری مدرن اندیشه های دکارت را با ۵ اصل به معماری مدرن تسری داد که این مقاله قصد دارد به روش توصیفی -تحلیلی اندیشه های دکارت و تاثیر آن بر شکل گیری معماری مدرن و الگو پذیری لوکوربوزیه از آن به عنوان یک معمار مهم در عصر مدرن بررسی کند.

کلمات کلیدی: اندیشه های دکارت، لوکوربوزیه، معماری مدرن، روابط انسانی .

۱- مقدمه

دکارت را غالباً پدر فلسفه مدرن می خوانند. قرن دکارت، قرن ضعف و سقوط کلام و رکود فلسفه ی اسکولاستیک قرون وسطی بود. اختلاف متکلمان و حکماء زمینه را برای ظهور شکاکانی چون مونتنی که در همه ی معارف بشری ابراز تردید کرده و یگانه هنر خود را حکم نکردن می دانست، فراهم کرده بود. (و چنان که خواهد آمد طرد این یاس و ناباوری از اهداف مهم دکارت بود). در زمینه ی ریاضیات و هندسه، ریاضیات یونانی و هندسه یا اقلیدسی با روش الهامی خود عملاً به شکوفایی خود و به پایان رشد رسیده، عقیم شده بود. و زمینه ی گسترش بیشتری در آن امید نمی رفت. اما دکارت با روش عام ریاضی خود، موجب



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

پیشرفت و ترقی ریاضیات، به خصوص هندسه تحلیلی شد. در فلسفه نیز - که به آن بیشتر پرداخته خواهد شد - مکتب او با اصل موضوعی «می اندیشم پس هستم» آغاز شد، سپس با استدلال، وجود «من» و نفس، وجود «خدا» را اثبات کرد. دکارت همه چیز را آگاهانه تصور می کرد و تاکید داشت که انسان موجودی خرد ورز است. اندیشه های باعث شد همه چیز با انسان سنجیده شود و توجه او به فرد، او را در گروه خرد گرایان و حلقه وصل اعضای آن چون سقراط، افلاطون و آگوستین جای دهد. از این رو می توان گفت با رد تبعیت کورکورانه کلیسا و ارائه مفاهیم جدید مطروحه او، بنیان مدرن پایه گذاری می شود. معماری مدرن نیز با تغییرات تکنیکی، اجتماعی و فرهنگی مربوط به انقلابات صنعتی متولد شد، در وهله اول، هر یک از این تغییرات در یک قسمت از زندگی اجتماعی به وجود آمد و درک ارتباط آنها در محدوده ی فرهنگ زمان با هم ممکن نبود و تنها با توجه به رویدادهای بعدی است که می توان گرایش آنها را به جانب وحدت احساس کرد. بعد از اینکه هر یک از تحولات، مجزا با روشنی و وضوح مشخص و معین شدند، احتیاج به تشکل آنها با یکدیگر پدید آمد. هنگامی که این احتیاج به صورت برنامه کار، در آمد معماری مدرن به عنوان وسیله ای برای نزدیک ساختن تفکر به عمل متولد شد. لوکوربوزیه هم به عنوان یکی از اصلی ترین معماران و نظریه پردازان معماری مدرن شناخته می شود که نظریات او از شالوده های معماری مدرن محسوب می شود. لوکوربوزیه از این اندیشه دکارت حرکت در جوهره برای بهره کشی بیشتر را با ۵ اصل به معماری مدرن تسری داد. او معتقد بود که ماشین بودن خانه صرف داشتن الگوی طراحی یکسان نیست بلکه بهره بردن از فن، اقتصاد، استاندارد های هندسی و نهایتاً تولید انبوه است. شکل و ظاهر از پیش تعیین نمی شوند ما بجای همزیستی با ماشین باید از آن بهره ببریم. فراتر از نیاز های استاندارد مسکن، تعاملی رابطه دار بین بدن انسان و معماری وجود دارد و این دو در تکامل یکدیگر کار می کنند. لوکوربوزیه به روشنی تاکید کرد که هدف نهایی از این استاندارد ها دستیابی به زیست بهتر انسان است، زیرا آنجا که نظم دکارتی حاکم است، رفاه آغاز می شود. می توان بدن انسان را به عنوان بخشی جدایی ناپذیر از ماشین زندگی در خانه دانست، پس خانه نتیجه تفکر میکانیکی حرکت از دکارت تا لوکوربوزیه، برای جبر و بهره کشی بیشتر از فضا و طبیعت است. در ادامه چگونگی تاثیر اندیشه های دکارت در ایجاد معماری مدرن و تاثیر آن بر اندیشه های لوکوربوزیه به عنوان یکی از مهم ترین معماران مدرن را بررسی می شود.

۲- گذری بر زندگی دکارت

رُنه دکارت، فیلسوف، ریاضیدان و فیزیکدان بزرگ عصر رنسانس در روز ۳۱ مارس ۱۵۹۶ میلادی در شهرک لاهه از ایالت تورن (Touraine) فرانسه در یک خانواده اشرافی زاده شد. دکارت در سال ۱۶۰۶ میلادی، هنگامی که پسر ده ساله ای بود، وارد مدرسه لافلش (La Fleche) شد. این مدرسه را فرقه های از مسیحیان به نام ژزویته یا یسوعیان تأسیس کرده بودند و در آن علوم جدید را همراه با تعالیم مسیحیت تدریس می کردند. دکارت طی هشت سال تحصیل در این مدرسه، ادبیات، منطق، اخلاق، ریاضیات و مابعدالطبیعه را فرا گرفت. او که از پایبندی به شغل گریزان بود، به درخواست پدر و به پیروی از سنت خانوادگی چندی به سپاهی گری در کشورهای همسایه - هلند و آلمان - پرداخت. به همین منظور مدتی به خدمت ارتش هلند درآمد چرا که فرماندهی آن را شاهزاده ای به نام موریس بر عهده داشت که در فنون جنگ و نیز فلسفه و علوم مهارتی تاثیر بسزایی داشت و بسیاری از اشراف فرانسه دوست داشتند تحت فرمان او فنون رزمی را فرا بگیرند. دکارت در مدتی که در قشون ارتش هلند بود به علم مورد علاقه خود یعنی ریاضیات می پرداخت. پس از بازگشت به فرانسه، باز به پیروی از سنت خانوادگی برای آشنا شدن با راه و رسم زندگانی اشرافی به پاریس رفت و به مجالس اشرافی راه یافت. چندگاهی به سرگرمی های آنها



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

پرداخت. ولی بزودی کناره گرفت. (نقیب زاده، ۱۳۷۶: ۱۰۱) در سال ۱۶۱۱ میلادی، دکارت در یک جلسه سخنرانی تحت عنوان اکتشاف چند سیاره سرگردان در اطراف مشتری، از اکتشافات گالیله اطلاع حاصل کرد. این سخنرانی در روح او تأثیر فراوان گذاشت. در بهار سال ۱۶۱۹ میلادی از هلند به دانمارک و آلمان رفت، و به خدمت سرداری به نام ماکسیمیلیان درآمد. اما زمستان فرا رسید و در دهکده نوبرگ (Neuberg) در حوالی رود دانوب، بی دغدغه خاطر و با فراغت تمام، به تحقیق در ریاضیات پرداخت و براهین تازه ای کشف کرد که بسیار مهم و بدیع بود و در پیشرفت ریاضیات تأثیر بسزایی گذاشت. پس از مدتی، دکارت به فکر یکی ساختن همه علوم افتاد. در شب دهم نوامبر ۱۶۱۹ وی سه رؤیای امیدبخش دید و آنها را چنین تعبیر کرد که «روح حقیقت او را برگزیده و از او خواسته تا همه دانش ها را به صورت علم واحدی درآورد». این رویاها به قدری او را مشغوف ساخت، که نذر کرد تا مقبره حضرت مریم را در ایتالیا زیارت نماید. وی چهار سال بعد به نذر خود وفا کرد. از ۱۶۱۹ به بعد، چندسالی در اروپا به سیاحت پرداخت و چندسالی هم در پاریس اقامت کرد. اما زندگی در آنجا را که مزاحم فراغت خاطر خود می دید، نپسندید و در سال ۱۶۲۸ میلادی بار دیگر به هلند بازگشت و در آن دیار تا سال ۱۶۴۹ میلادی مجرد، تنها، و دور از هرگونه غوغای سیاسی و اجتماعی، تمام اوقات خود را صرف پژوهش های علمی و فلسفی نمود. تحقیقات وی بیشتر تجربه و تفکر شخصی بود و کمتر از کتاب استفاده میکرد. در سپتامبر ۱۶۴۹ به دعوت کریستین - ملکه سوئد - برای تعلیم فلسفه به دربار وی رفت. اما زمستان سرد این کشور اسکاندیناوی از یکسو و ضرورت سحرخیزی در ساعت پنج بامداد برای تعلیم ملکه از سوی دیگر، دکارت را که به این نوع آب و هوا و سحرخیزی عادت نداشت، به بیماری ذات الریه مبتلا ساخت. او در همانجا و در سال ۱۶۵۰ یعنی در ۵۴ سالگی در گذشت.

۳- اندیشه های دکارت

همگان دکارت را بنیان گذار فلسفه جدید می دانند. او اولین فیلسوف بزرگ بعد از قرون وسطی است که به همراه اسپینوزا و لایب نیتس به مکتب اصالت عقل تعلق دارند؛ مکتبی که عقیده اش این بود که: به آنچه که حواس ارائه می دهند نمی توان اطمینان کامل داشت و شناخت حقیقی و یقین آور، تنها از راه عقل صورت می گیرد. دکارت در آغاز جوانیش بسیار دلپسته ریاضیات بود. «به عقیده دکارت الگوی مطلوبی که اندیشه باید بکوشد تا به آن دست یابد الگوی ریاضیات است.» (هرش، ۱۳۸۳: ۱۳۴) این به خاطر آن بود که می دید ریاضیات دارای نظامی کاملاً یقینی است، درحالی که سایر رشته های علمی و مخصوصاً فلسفه این گونه نیست. اگرچه فکر او بیشتر از هر چیزی متوجه فلسفه بود، زیرا فلسفه را بنیاد معرفت بشری می دانست و معتقد بود اگر فلسفه به یقین نرسید، به هیچ دانشی نمی شود اعتماد کرد. در آن زمان، بسیاری از اندیشمندان به شکاکیت مطلق فلسفی گرویده بودند و می گفتند: در هیچ موضوعی نمی توان به یقین رسید. دکارت این امر را قبول نداشت و می خواست به هر صورتی که شده، یقین را داخل در فلسفه و دانش کند. به همین خاطر به این فکرافتاد تا فلسفه و تمام دانش های انسانی را به روشی ویژه با هم درآمیزد و طوری آن را بنا کند که مانند ریاضیات کاملاً یقینی باشد. «دکارت در جست وجوی یقین است، جست و جوی اینکه در هیچ زمینه ای به تقریب قانع نباشد. از آنجا که در آن زمان هلند آزادترین کشور اروپا بود به هلند می رود. تصمیم می گیرد برای کاری معنوی و فکری که تا آن حد جسورانه است از حداکثر امنیت مادی برخوردار شود. تمام آن چیزهایی را که تا آن زمان می پنداشت بر آنها داناست، مطلقاً به بررسی سخت انتقادی می گذاشت بدانسان که آنچه مورد کمترین تردید واقع می شد به کناری می نهاد. هیچ چیز را حقیقت نمی شناخت، مگر آنکه کوچک ترین شکی درباره آن روا نباشد. (همان، ۱۳۵) در دوره دکارت (قرن هفدهم میلادی) فیزیک و به دنبال آن مکانیک تا



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

حد زیادی پیشرفت کرده بود. یکی از مسائل عمده این فیزیک جدید، آن بود که ماهیت ماده چیست؟ چه چیزی باعث فرایندهای مادی و طبیعی می شود؟ یعنی چه چیزی موجب می شود حرکات و حوادث مختلف طبیعی (مثل باریدن باران، گردش سیارات، رویدن گیاهان، زلزله و غیره)... اتفاق بیفتند؟ در آن زمان نگرش مکانیکی و مادی به طبیعت، نفوذ زیادی بین مردم و دانشمندان داشت. نگرشی که دلیل همه حرکات و حوادث جهان را در خود جهان و ماده آن می دانست، نه امور غیر مادی و ماوراء طبیعت. یعنی می گفتند: همه چیز در عالم، به طور خودکار و طبق قوانین فیزیکی کار می کند. اما در اینجا پرسشی اساسی وجود داشت که با تبیین مادی از طبیعت جور در نمی آمد: علت اعمال و حرکات ما انسانها چیست؟ این علت، از دو حال خارج نیست: یا جسم و بدنمان است یا چیز دیگری غیر از آن. ما به طور واضح درک می کنیم که جسم ما که ماده ما است تحت فرمان ما قرار دارد و ما خودمان علت اعمال و رفتارمان هستیم؛ اما این خود چه چیزی است؟ آیا منظور از این خود، روح ما است؟ اما روح انسانی چیست؟ چه رابطه ای میان روح و جسم انسان وجود دارد؟ روح انسان به طور مسلم امری مادی نیست؛ بنابراین، آیا امری غیر مادی در ماده اثر می گذارد؟ این امر چگونه ممکن است؟ این پرسش ها فکر دکارت را به خود مشغول کرده بود. دکارت در ابتدا برای دستیابی به معرفت یقینی، از خود پرسید: آیا اصل بنیادینی وجود دارد تا بتوانیم تمام دانش و فلسفه را بر آن بنا کنیم و نتوان در آن شک کرد؟ راهی که برای این مقصود به نظر دکارت می رسید، این بود که به همه چیز شک کند. او می خواست همه چیز را از اول شروع کند و به همین خاطر لازم میدانست که در همه دانسته های خود (اعم از محسوسات و معقولات و شنیده ها) تجدید نظر نماید. بدین ترتیب شک معروف خود را که بعدها به شک روشی دکارت معروف شد، آغاز کرد. او این شک را به همه چیز تسری داد؛ تا جایی که در وجود جهان خارج نیز شک کرد و گفت: از کجا معلوم که من در خواب نباشم؟ شاید این طور که من حس می کنم یا فکر می نمایم یا به من گفته اند، نباشد و همه این ها مانند آنچه در عالم خواب بر من حاضر می شود، خیالات محض باشد. اصلاً شاید شیطان پلیدی در حال فریب دادن من است و جهان را به این صورت برای من نمایش می دهد؟ (دکارت، ۱۳۷۵: ۲۰۶) دکارت به این صورت به همه چیز شک کرد و هیچ پایه مطمئنی را باقی نگذاشت. اما سر انجام به اصل تردید ناپذیری که به دنبالش بود، رسید. این اصل این بود که: من می توانم در همه چیز شک کنم، اما در این واقعیت که شک می کنم، نمی توانم تردیدی داشته باشم. بنابراین شک کردن من امری است یقینی. و از آنجا که شک، یک نحوه از حالات اندیشه و فکر است، پس واقعیت این است که من می اندیشم. چون شک می کنم، پس فکر دارم و چون می اندیشم، پس کسی هستم که می اندیشم. پس «فکر کردن» مستلزم وجود داشتن است. البته مراد دکارت از فکر، تمام آن چیزی است که در ما می گذرد و ما وجود آن را بی واسطه در خودمان ادراک می کنیم، به این دلیل، نه فقط فهمیدن، خواستن، خیال کردن، بلکه حس کردن نیز چیزی جز فکر و اندیشه نیست. دکارت می گوید: «بعد از امعان نظر در تمام امور و بررسی کامل آنها، سرانجام باید به این نتیجه رسید و تعیین کرد که این قضیه «من هستم»، «من وجود دارم» هر بار آن را بر زبان آورم یا در ذهن تصور کنم، بالضرورة صادق است.» (دکارت، ۱۳۷۶: ۲۰۷) بدین ترتیب یک اصل تردید ناپذیر کشف شد که به هیچ وجه نمی شد در آن تردید کرد. دکارت این اصل را به این صورت بیان کرد: «من می اندیشم، پس هستم»، و «فکر می کنم» در سنت دکارت ضابطه و ملاک تشخیص حقیقت از خطا می شود. او بر این مسأله تأکید میکند که «فکر می کنم پس هستم» را نه از راه استنتاج قیاسی و با ترتیب دادن کبرای قیاس، بلکه از راه شهود عقلی بدست آورده ام». (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۱۱۹) «من فکر می کنم» به عقیده دکارت، مبنای هرگونه اندیشه ای است و بدون آن هیچ گونه علم و معرفتی ممکن نخواهد بود. هر فکر و هر حکم و هر گزاره ای بنا به ضرورت باید فکر و اندیشه کسی باشد، کسی که فکر کرده و اندیشیده است. این «من» یک «من» استعلایی است که مبنا و شرط هرگونه معرفتی است. این «من» باید وحدت داشته باشد تا عمل ترکیب کثرات و وحدت بخشی به آنها موجّ جلوه نماید. وحدت «من» استعلایی، شرط لازم هر فکر و هر حکم و



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

هر قول و هر تصویری می باشد «دیدگاه دکارت برخلاف دیدگاه اهل مدرسه و ارسطویان می باشد. آنها نفس را صورت بدن می دانستند که با بدن در تعامل مستقیم است. اما دکارت با فرض استقلال جوهریت نفس، این جوهر را در فعل اصلی خود؛ یعنی اندیشیدن، بی نیاز از بدن و جواهر جسمانی به حساب می آورد. گویی دکارت چنان با نفس خلوت می کند که در آن تفکر انتزاعی، جسم و بدن را هیچ گونه مدخلیتی نیست. این نفس، متعلق شناختِ نفسِ پژوهش گر قرار گرفته است و به صورت محض مورد شناسایی واقع شده است. از این راه خواص اصلی و ویژگی های ذاتی این جوهر غیر جسمانی که بی نیاز از جسم و بدن است شناسایی می شود. این تمایز، آن جا شدت می یابد که دکارت ماهیت جوهر جسمانی را امتداد معرفی می کند که به کلی غیر از اندیشه است. دکارت بنا به تفکیک و استقلال نفس از بدن (جسم) نفس را جوهری بسیط معرفی می کند که اجزایی ندارد و در بساطت خود می اندیشد. مرکب از اجزاء بودن و تجزیه پذیری، خصلت جسم است. آگاهی از این وحدت و بساطت، به نحو کامل از طریق «فکر می کنم» حاصل می آید. نفس تقسیم پذیر نیست و یک پارچه و واحد است و درست به همین دلیل است که وحدت به چیز مادی تعلق نمی گیرد» (مجتهدی، ۱۳۸۲: ۲۱۱). دکارت ادبیات شکاکانه ای را که از قبل مانده بود وارد کار خود کرد. مفهوم تازه ای را طراحی کرد: بهتر است روش شک درست کنیم: شک دستوری. در این روش قضایا فرضیات باطل قلمداد می شود، چنانچه کوچکترین دلیلی برای شک باقی بماند. دکارت هر چیزی را که ما بر اساس قوای حسی خود به دست آورده ایم و به آن اعتقاد داریم، در آن شک می کند. به همین اعتبار اکثر گزاره های علمی هم مشکوک می شوند. ممکن است یک شیطان ما را به صورت سیستماتیک فریب دهد. حتی حقایق ضروری ریاضی را نتوانیم درک کنیم. بنابراین امکان آن وجود دارد که شک کنیم و چیزی را به نام علم قابل طرح ندانیم. اگرچه «همانطور که خود دکارت هم تأیید می کرد، این روش روشی عملی برای زندگی روزمره نیست؛ او از این روش در حالتی که یک بار در طول عمر صورت پذیرد جانبداری می کرد. فایده این روش آن بود که می توانست امکان آن را برای دکارت فراهم سازد که برخی باورهای مصون از تردید را دریابد، باورهایی که بدین قرار به عنوان شالوده هایی برای بنا کردن معرفت روی اصول صحیح، که غرض دکارت بود، به کار می آمدند. در بدترین حالت، این روش به دکارت نشان می داد که در همه چیز می توان تردید کرد و هیچ چیز یقینی نیست» (واربرتون، ۱۳۸۲: ۶۹). دکارت پس از این نتیجه گیری، از خود پرسید: آیا چیز دیگری هم هست که به این اندازه یقینی باشد و بتوان آن شهودی را با این یقین درک کرد؟ پاسخ وی به این پرسش مثبت بود. دکارت بیان کرد که تصور روشن و واضحی از یک وجود کامل در ذهن دارد که همان خداوند است و این تصور را همیشه داشته است. وی به این نتیجه رسید که تصور وجود کامل و قادر مطلق، نمی تواند ساخته و پرداخته ذهن او باشد؛ زیرا او موجودی محدود و ناقص است و ممکن نیست وجود کامل و نامتناهی از موجود محدود و ناقص سرچشمه گرفته باشد. در واقع اگر وجود کاملی وجود نداشت، ما نیز تصویری از آن نداشتیم. پس تصور وجود کامل باید از خود آن وجود و به سخن دیگر از خداوند برآمده باشد. بنابراین خداوند وجود دارد. به علاوه، دلیل دیگر برای وجود داشتن خدا این است که: تصور همه ما از این موجود کامل، این طور است که او از هر جهت کامل است. لازمه چنین تصویری آن است که: این موجود، وجود خارجی داشته باشد. چرا؟ زیرا تصور ما این است که این موجود از هر جهت دارای کمال مطلق است و یکی از کمالات نیز، وجود داشتن است؛ بنابراین اگر این موجود کامل وجود نداشته باشد، کامل نخواهد بود؛ یعنی موجود کامل، باید موجود ناکامل باشد و با این حساب به تناقض می رسیم. به این ترتیب، دکارت وجود خدا را به دو دلیل، اثبات می کند. (البته برخی از فیلسوفان بعد از وی، اشکالات زیادی به این براهین گرفته اند.) به گفته دکارت، تصور خدا در ذات ماست؛ خدا خودش این تصور را قبل از اینکه به این دنیا بیاییم، در ما قرار داده است. دکارت، بقیه فلسفه اش را بر پایه این دو اصل، یعنی وجود خود و وجود خدا بنا کرد. او گفت: من در عالم خارج، اموری را ادراک می کنم که مادی نیستند و بنابراین با عقل ادراک شده اند نه با حس. مانند امتداد (عرض، طول و عمق)، هر شیء مادی



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

امتداد دارد. چنین صفاتی که با عقل ادراک می شوند، به اندازه این واقعیت که من وجود دارم، روشن و بدیهی هستند. پس این امور هم یقینی هستند. (دکارت، ۱۳۶۹: ۱۱۰) در ادامه، دکارت در اثبات اینکه جهان خارج وجود دارد و خواب و خیال نیست، از تصور موجود کامل یعنی خدا کمک می گیرد. به این صورت که: وقتی عقل چیزی را به طور واضح و متمایز شناخت، این شناخت باید ضرورتاً درست باشد؛ چراکه خداوند نه من را فریب می دهد و نه روا نمی دارد که من در باره جهان و چیستی آن فریب بخورم. فریب کاری از عجز و نقص سرچشمه می گیرد. بنابراین هرچه را با عقل خود درک کنیم، حتماً صحیح است و یکی از اموری را که با عقل می یابیم، وجود واقعی جهان خارج می باشد. پس تا این جا دکارت به سه امر کاملاً یقینی رسیده است که به گفته او، به هیچ وجه نمی توان در آن ها شک روا داشت:

۱- این که موجودی اندیشنده است و وجود دارد

۲- این که خدا وجود دارد.

۳- این که عالم خارج واقعا وجود دارد.

اگر شک یک دغدغه فلسفی باشد، آنگاه موضع دکارت در قبال آن را چگونه می توان تفسیر کرد؟

معروف است که شک در فلسفه دکارت شکی دستوری است. اولین معنای این سخن می تواند این باشد که شک دکارت، شکی «ساختگی» یا به تعبیر فلسفی تر، شکی روش مند است. دکارت شک می کند. اما شکی که به حکم عقل و به منظور تحکیم پایه های شناخت صورت گرفته است. شک دکارت، شکی از برای تصدیق و ایجاب است. بستری است که «من» به عنوان فاعل حاضر در هستی بر آن استوار می شود. شک دکارت آرام است. عقلانی و منظم. از تشکیک در محسوسات و اشیا آغاز می شود و به «باطل انگاشتن همه چیزهایی که کمترین تصویری از شک در آنها وجود دارد» منتهی می شود، و در این میان اندیشه های عالم بیداری و کالبد جسمانی و براهین ریاضی و نهایتاً خدا را نیز دربر می گیرد. سرانجام این شک، دستیابی به یک نقطه ایقان است. نقطه ای که به رغم هم شبهات عجیب و غریب، به راستی وجود دارد. و این همان کوژیتوی دکارتی است؛ «می اندیشم، پس هستم.» که نخستین و متقن ترین اندیشه ای است که از راه شک منظم فلسفی می توان به آن رسید. همین نقطه اتکا برای دکارت استنتاج گر، کافی است تا بنیادی ترین و مستحکم ترین پایه های عقلی شناخت را پی بریزد، و نه تنها از این طریق وجود نفس و جهان را به اثبات برساند، بلکه وجود خدا را نیز با همان صفاتی که در کتاب مقدس از او سراغ داریم نتیجه بگیرد. دکارت فیلسوفی عقل گراست. علاوه بر تمامی معانی مترتب بر عقل گرایی، این شاید بدین معنا نیز باشد که دکارت عمیقاً به سعادت انسان ایمان دارد. حضور در ساحت عقلانی هستی، گاه با خوش بینی حاصل از اعتقاد به امر قدسی مترادف می شود. همان گونه که سال ها بعد لایب نیتس، خلف بزرگ دکارت، جهانی که در آن می زیست را بهترین جهان های ممکن دانست. عقل گرایی دکارت نمایانگر موضع اساسی او در قبال هستی است. موضعی که برای اثبات خود قادر است هر امکانی را به فعلیت برساند. بدین ترتیب دکارت برای به اثبات رساندن «خود»، شک را از وضعیت وجودی به وضعیتی دستوری تبدیل می کند و از این «شک منظم علمی» نردبانی می سازد تا با بالارفتن از آن به شناخت حقیقت نائل آید. فلسفه همان گونه که ابزارهایی برای ساختن، بنا نهادن و تثبیت در اختیارمان می گذارد، ابزارهایی نیز به همراه دارد که تخریب کنند، ویران می کنند، متزلزل می سازند و بدین سان فلسفه، تعادل حاکم بر هستی را در درون خود بازتولید می کند. شکاکیت یکی از این ابزارهای ویرانگر است. شک ورزیدن آغاز نه گفتن به وضع موجود است. شک، ایجاد رعشه در تارهای آگاهی است و راهی است برای نفوذ به پنهان ترین لایه های تثبیت شده شناخت. حضور شک در حکم اعلام یک وضعیت اضطراری است. وضعیتی که در



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

آن ثبات و ایقان ناپدید می شود. وضعیت شکاکانه ناپایداری مستمری است که با نادیده انگاشتن حقیقت رو به سوی ناکجا آبادی می برد که مبداء هیچ چیز، حتی خودش هم نیست. شک، همان شکاکیت شکاکان است که دکارت، زیرکانه تلاش می کند از آن فاصله بگیرد و مراقب است که از آن «تنها در اشتغال به تفکر و نظاره حقیقت» استفاده کرده و آن را به تمام زندگی تسری ندهد. نزد دکارت شک دغدغه ای فلسفی نیست، بلکه ابزاری در جهت اثبات حقیقت است. دکارت بر این باور است که هم می توان از شک، به عنوان روشی فلسفی بهره برد و هم از عوارض وجودی ناشی از آن اجتناب کرد.

۴- تأثیر اندیشه های دکارت در معماری و شهرسازی

اگرچه دکارت در خصوص معماری و شهرسازی نظریه روشن و خاصی ایراد نکرده است، لیکن می توان از آنچه گفته است استنتاج نمود که شهر او قاعداً شهری است که در آن به ارزش ها و هنجارها و مسائل اخلاقی توجه دارد. افراد جامعه شهری او، خود را موظف به احترام متقابل و رعایت مسائل متقابل می دانند. همچنین توجه به قوانین هر کشور سرلوحه دستورالعمل شهر مورد نظر دکارت می تواند باشد. دکارت باعث شد همه چیز با انسان سنجیده شود و توجه او به فرد، او را در گرو خردگرایان و حلقه وصل اعضای آن چون سقراط، افلاطون و آگوستین جای داد. از این رو می توان گفت با رد تبعیت کورکورانه کلیسا و ارائه مفاهیم جدید مطروحه او، بنیان مدرن و مدرنیته پایه گذاری می شود. دکارت بحث نسبیت را مطرح میکند. اینکه همه چیز نسبی است و این نسبیت با انسان سنجیده می شود. او با چهار دستور خود راهی مناسب جلوی جستجو گران می گذارد: چهار دستور آینده مرا بس است به شرط آن که عزم دائم راسخ کنم بر اینکه هرگز از رعایت آن ها تخلف نورزم.

نخست اینکه هیچ گاه هیچ چیز را حقیقت نپندارم جز آن که درستی آن بر من بدیهی شود. یعنی از شتاب زدگی و سبق ذهنی سخت بپرهیزم و چیزی را به تصدیق نپذیرم مگر آن که در ذهنم چنان روشن و متمایز گردد که جای هیچ گونه شکی باقی نماند.

دوم آنکه هر یک از مشکلاتی را که به مطالعه در می آورم تا می توانم و تا اندازه ای که برای تسهیل حل آن لازم است تقسیم به اجزای نمایم.

سوم آن که افکار خویش به ترتیب جاری سازم و از ساده ترین چیزها که علم به آن ها آسان تر باشد آغاز کرده و کم کم به مرکبات برسم و حتی برای اموری که طبعاً تقدم و تاخر ندارد ترتیب فرض کنم.

چهارم آن که در هر مقام شماره امور و ساده کردن را چنان کامل نمایم و بازدید مسائل را به اندازه کلی سازم که مطمئن باشم چیزی فروگذار نشده است. (دکارت، ۱۳۷۵: ۲۱)



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

۵- اصطلاح مدرن و معماری مدرن

واژه مدرن ریشه در واژه ی لاتین **nodus** دارد. منشأ (**modo** شیوه - باب روز) و **nodel** (قالب - الگو) به معنی **measure** (اندازه - مقیاس - پیمانها) است. در دوران پس از باستان، صفت **modern us** از آن به دست آمد که حاکی از مفهوم «در زمان حال» بود و از طریق زبان فرانسوی منشأ **nodus** (جدید - نوین - امروزی) محسوب می شود **Mde**. در زبان لاتین به معنای «این اواخر، به تازگی، گذشته ای بسیار نزدیک» بود. به گمان بعضی از تاریخنگاران، لفظ **moderni** را رومیان در اواخر سده پنجم در مورد ارزشها و باورهای مشکوک جدید به کار می بردند ارزشهایی که با باورهای پذیرفته شده قدیمی در تقابل بودند، با لفظ **antique** مشخص می شدند. (احمدی، ۱۳۸۰: ۳) واژه ی «مدرن» پیشینه ای دراز دارد. این واژه در شکل لاتین، نخستین بار در قرن پنجم میلادی برای متمایز کردن دوران مسیحیت از دوران جاهلیت و کفر، استفاده می شد. این واژه از آغاز تا کنون مفهوم گذار از کهنه به نو را افاده کرده و در هر حال، برای نشان دادن کیفیتی جاری است که با گذشته نیز تفاوت دارد. (بانی مسعود، ۱۳۸۸: ۱۲) در محدوده ی سال ۱۱۲۷ میلادی، کلیسای سن دنیس بازسازی شد و شکل و شمایل به خود گرفت که تا آن روز دیده نشده بود. نه شکل بناهای کلاسیک یونانی را داشت و نه کاخ های رومی. «ابوت سوژه»، معمار قرون وسطی، شیوه ی نوینی را در بازسازی این اثر - که تا آن موقع بی سابقه بود - ابداع نمود. او اثر خود را «آپوی مدرنوم» یا «اثر مدرن» نامید. (پوزنر، ۱۳۶۵: ۸۹) در اصل «سوژه» بر این عقیده بود که شیوه ابداع او، معماری گوتیک، در مقایسه با معماری پیش از آن، معماری رومانسک، شیوه مدرنی است که از دل معماری گذشته شکل گرفته است. از آن زمان تاکنون رویارویی مسایل نوین با سنت های کهنه، تبدیل به مهم ترین دلالت ضمنی واژه ی «مدرن» شد که از حدود سال ۴۶۰ میلادی در زبان فرانسه به کار می رفت. بنابراین «معنای ضمنی این واژه تا امروز، همراه با معنای اصلی آن، یعنی کنونی و امروزی باقی مانده است». (احمدی، ۱۳۷۷: ۴) بسیاری از مردم که این واژه را در گفتار روزمره ی خود به کار می برند، مقصودشان «چیزی نو و امروزی است که به جای چیزی کهنه که دیگر قابل قبول نیست، قرار گرفته باشد». جامعه ای را مدرن می خوانند که بنا به قوانین انسانی اداره شود و نظامش استوار بر خرد باوری و کنش های حساب شده، در راستای دست یابی به هدفی باشد، یعنی کنش های علمی و تکنولوژیک. (همان، ۱۱) پایه و اساس معماری مدرن بر روی تغییر در روش زندگی بشر در دوره ی انقلابات صنعتی استوار است از کشاورزی به صنعت، از فنودالیسم به سرمایه داری - خواست و احتیاجات زمان، به صورت محسوسی کمبود مسکن و فضاهای جدید شهری را روشن می کند و به نسبتی که صنعت گسترش می یابد، احتیاج به رفع کمبودها ضرورت بیشتری پیدا میکند. معماری مدرن در وهله ی اول برای مسکن دادن به تمامی مردم در کشورهای در حال توسعه ی صنعتی گسترش می یابد، و این خود، نیاز کشور و جامعه ی بشری بود که به این روند حرکت بیشتر و سریعتری را می داد. وظیفه تاریخ معماری مدرن، معرفی همبستگی پدیده های معماری معاصر باریشه های تاریخی آن در گذشته است. به همین دلیل تاریخ معماری مدرن باید تا آنجا که برای شناختن زمان حال لازم است به گذشته بیشتر توجه کند تا اینکه بتواند پدیده های معاصر را با یک دورنمای تاریخی به هم مربوط سازد. اگرچه «جنبش مدرن ریشه بسیار عمیقی در سنت فرهنگی گذشته اروپا دارد و توسط توالی تدریجی تجربیات به گذشته همبسته است. منتهی بین وسعت زمینه ای که موجب پیدایش جنبش مدرن می گردد - بویژه در ابتدا که بسیار وسیع بوده و تجربیات مختلفی را در قسمت های تمدن صنعتی در برمی گیرد - و حیطة ای که جنبش معماری موروثی خود را در آن محصور می کند تفاوتی بسزا وجود دارد، در عین اینکه در هر دو زمینه مسائل با پیوستگی خاص خود در حال تکامل است با گسیختگی های مکرر و تضادهای فاحش نیز همراه می باشد. به همین دلیل جنبش معماری مدرن را یک جنبش انقلابی بنامیم که تغییرات و تحولات زیادی را در فرهنگ گذشته موجب می شود.



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

به این جهت برای تعریف کلمه معماری و معنی بسیار وسیع آن به این گفته از «ویلیام موریس» در سال ۱۸۸۱ بسنده می شود: «معماری شامل محیط فیزیکی است که زندگی بشری را احاطه می کند و تا زمانیکه عضوی از اجتماع متمدن هستیم نمی توانیم از حیطه آن خارج شویم زیرا معماری عبارت است از مجموعه تغییرات و تبدیلات مثبتی که هماهنگ با احتیاجات بشر روی سطح زمین ایجاد شده است و تنها صحراهای دست نخورده از آن مستثنی هستند». (بنه ولو، ۱۳۸۶: ۱۱) انسان در معماری در جستجوی علائم و نشانه هایی است که به وسیله ی آنها - تا آنجا که برای یک زمان ممکن است - از محدودیت ها و امکانات، از احتیاجات و هدف های خود آگاه شود. در پیشرفت زمان، معماری چون با زندگی عصر پیوسته است می تواند به ما بصیرتی برای تمام صور این زمان بدهد. همه چیز در معماری، از گرایش این هنر به برخی اشکال تا انتخاب راهی که آن را طبیعی ترین راه برای حل پاره ای مسائل ساختمانی می یابد. و آن را برمی گزیند، شرایط عصری را که معماری از آن حیات می گیرد و در آن نمود می کند، نشان می دهد. «تمام صاحب نظران را عقیده بر این است که ارزش های گذشته انسانی باید در معماری و شهرسازی دوباره قوت گیرد: ساختمان ها و شهرها از مقیاس مناسب و شایسته زندگی آدمی برخوردار شوند، حق زندگی برای افراد تأمین گردد و عبور و مرور از آسفتگی کنونی بدر آید. در پس تمام این خواست ها این حقیقت پایدار و مسلم وجود دارد که شرایط زندگی شایسته انسان به وجود آید. در گذشته ایجاد محیطی پیوسته با مظاهر طبیعت و مناسب برای زندگی انسان نسبتاً آسان بود - فی المثل اگر به نقشه پاریس در اواخر قرن هفدهم بنگریم از وجود و وفور باغ و سبزه در این شهر در شگفت خواهیم شد - اما امروزه هیچ چیز از برآوردن نخستین احتیاجات زندگی مشکل تر نیست. ماشین و تمام نتایج حاصل از صنعت چنان مشکلات پیچیده ای پیش آورده اند که یافتن ساده ترین مسیر پیشرفت تقریباً غیر ممکن به نظر می رسد. (گیدیون، ۱۳۸۶: ۶)

۶- لوکوربوزیه

در میان دومین نسل معماران پیشتاز که در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۹ به شهرت رسیدند، شارل ادوارد ژانر با نام مستعار لوکوربوزیه (۱۸۸۷-۱۹۶۵) معماری سوئیسی در بالاترین مرتبه قرار دارد. لوکوربوزیه روحی جستجوگر و سرکش داشت، نقاشی پرشور ولی سرخورده؛ منتقدی درخشان و آوازه گر پر تلاش اندیشه های خویش در عرصه معماری بود. با آنکه او هیچگاه یک نقاش درجه اول نشد؛ علاقه اش به کوبیسم و آشنایی اش با اصول کوبیسم و شاخه های فرعی آن بر نگرش او به فضای معماری و ساختمان سازی تاثیر گذاشت. «مساله عمده لوکوربوزیه» در طی بخش بزرگی از زندگی هنری اش خانه بود، که خودش آن را با عبارت مشهور ماشینی برای زندگی توصیف می کرد. هدف او آفریدن ساختمان هایی با حداکثر استفاده بود. (هاروارد، آ، ۱۳۸۹) اصول لوکوربوزیه، اعم از ساختمانی و هنری، نخستین بار در پروژه های وی برای خانه هایی که از سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۲ ساختند، تحقق پیدا کرد. ولی از لحاظ پافشاری بر این نکته که «خانه ماشینی برای زندگی است» همچنان که هوایما ماشینی برای پرواز است و مسائل فنی آن نیز دقیقاً باید مانند مسائل فنی ماشین مورد مطالعه قرار گیرد، شاید متعصب ترین معمار در میان نخستین استادان معماری نوین باشد. (هاروارد، آ، ۱۳۸۹) وی علاقمند به هنر انسان های اولیه و ماقبل تاریخ بود. تعمق لوکوربوزیه در منابع تاریخی برکارهای او تاثیر فراوان داشت. لوکوربوزیه سعی داشت رابطه زندگی و معماری را در دوره های مختلف دریابد. (گیدیون، ۱۳۷۴) او می گوید هر آدمی می تواند خودش را از نو بسازد و عصر ما سبک خاص خود را روز به روز تعیین می کند وی حتی نام خود را از نو انتخاب کرد. در کتابش بنام به سوی معماری جدید در سال ۱۹۲۳ با جملاتی مثل عصری بزرگ آغاز شده است، روحی تازه دمیده شده است، سبک های پیشین دروغ اند و خانه ماشینی



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

است برای زندگی مواجه می شویم. دوران طراحی وی به دو بخش تخته و لوگوس تقسیم می شود. از نظر کوربوزیه چشمان ما ساخته شده تا ما شکل های خالص را در نور ببینیم، شکل های اولیه زیبا هستند. زیرا آنها را با عقل می توان تفسیر کرد، ما باید توسط هندسه ی ریاضیاتی شکل های خالص ارضا شویم. وی به تمجید از فرم های اولیه می پردازد و به هندسه و تناسبات و تنظیم خطوط دکارتی توجه خاصی دارد. او در کتابش عنوان می کند که پلان مولد حرکت و در لحظه تعیین کننده است و با عبارت شهر برج ها هشدار زمان آینده را می دهد که حقیقت در راه است و در کانسپت طراحی شهر آینده هندسه ای دقیق بر مبنای محور دکارتی، قرینگی کامل ریاضیاتی و خیابان هایی عمود و مورب دارد. این مسایل باعث شد وی در کنگره سیام بگوید که معماری برای خدمت به جامعه است که به اقتصاد پیوند دارد و هدف از اصل بهره وری از بدیهیات زندگی مدرن تولید به قاعده و توانایی لایزال صنایع ماشینی است. همانگونه که هواپیما ابزاری برای پرواز است، خانه ماشینی برای زندگی است. ماشین ها شی هستند با کارکردی برای سفر، و اهداف راحتی و دوام و جلوه که ضرورت یکسانی دارند، تمام اتومبیل ها چیدمان یکسانی دارند اما صرفاً ظاهر یکسانی ندارند. شکل و ظاهر از پیش تعیین نمی شوند بلکه آنها نتیجه اند ما بجای همزیستی با ماشین باید از آن بهره ببریم. ما باید مفاهیم مرده در مورد خانه را از ذهن و قلبمان پاک کنیم و از دیدگاه استفاده عقلی موضوع را باز نگری کنیم که پاسخگویی به عملکردهاست پس فرم باید تابع عملکرد باشد. ماشین بودن خانه صرف داشتن الگوی طراحی فن، اقتصاد، استاندارد هندسی و نهایتاً تولید انبوه است. یکسان نیست بلکه بهره بردن از هدف معماری به حرکت درآوردن و جنبش است، بتن و فولاد تسریع کننده این حرکت بهره جویانه در زمان اندک و مکان بیشتر هستند. معماری خط است و هر لحظه زمان خود را نقد می کند. اساساً معماری به عنوان ماشینی در نظر گرفته می شد که می تواند با گردش هوا حرکت مداوم نور محیط بهداشتی و جدیدی را برای زندگی انسان فراهم کند. آگاهی از اینکه چگونه آب و هوا یا اطراف می تواند بر فضا تأثیر بگذارد مهم است اینکه از سیستم های خورشیدی برای گرفتن فواید آفتاب برای سلامتی استفاده می کند (Sully, N, 2009) معماری به عنوان ماشین ایده ای را در مورد چگونگی تبدیل عناصر معماری به بخشی از یک سیستم ماشین آلات ارائه می دهد که به شرایط راحتی بدن، ارگونومی و بهداشت پاسخ می دهد. (Campbell, M, 2005: 463-488)

دکارت در تفسیر مکانیکی جهان شناسی اش معتقد بود که همه جهان جز خداوند و روح معقول رامی توان به منزله ماشین دانست. که طبق قوانین مکانیک و بدون دخالت عوامل مختلف حرکت می کند. که هر قطعه فقط بر اثر ضربه یا فشار قطعه مجاور به حرکت درمی آید. این ماشینوارانگاری، کل جهان مادی را دستگاه عظیم متحرک توصیف می کند که مانند ماشین تابع قوانین حرکت است. حرکت در مکان و بصورت خطی است. هر وجودی وابسته به جوهر است. جوهر مادی با صفت اصلی امتداد در مکان تبلور پیدا می کند. و لو کوربوزیه این اندیشه حرکت در جوهر برای بهره کشی بیشتر را با اصل به معماری مدرن تسری داد. وی معتقد بود که ماشین بودن خانه صرف داشتن الگوی طراحی یکسان نیست بلکه بهره بردن از فن، اقتصاد، استاندارد هندسی و نهایتاً تولید انبوه است. شکل و ظاهر از پیش تعیین نمی شوند ما بجای همزیستی با ماشین باید از آن بهره ببریم. فراتر از نیازهای استاندارد مسکن، تعاملی رابطه دار بین بدن انسان و معماری وجود دارد و این دو در تکامل یکدیگر کار می کنند. لو کوربوزیه به روشنی تأکید کرد که هدف نهایی از این استانداردها دستیابی به زیست بهتر انسان است. زیرا آنجا که نظم دکارتی حاکم است، رفاه آغاز می شود. میتوان بدن انسان را به عنوان بخشی جدایی ناپذیر از ماشین زندگی در خانه دانست، پس خانه نتیجه تفکر مکانیکی حرکت از دکارت تا لو کوربوزیه، برای جبر و بهره کشی بیشتر از فضا و طبیعت است.



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

گیدئون (۱۳۷۴) می گوید: لوکوربوزیه خانه راماشینی برای زندگی می دانست و تمام فضاها را با هدف ایجاد بیشترین کارایی و حرکت در فضا با مدولار و تناسبات منطقی طراحی می کرد پنج اصل مهم معماری مدرن که توسط لوکوربوزیه معرفی شده است عبارتند از:

۱- پیلوتها ۲- تراس مسطح سقفی (رووفگاردن) ۳- پلان آزاد ۴- پنجره های سرتاسری ۵- نمای آزاد. (گیدئون، ۱۳۷۴)

پیلوت و تراس روی بام: هدف از پیلوت و تراس روی بام بهره گیری بیشتر ورود نور و ایجاد فضای سبز است.

پلان و نمای آزاد: که در این ایده در فضاها خطی و در امتداد هم حرکت می کنند و به صورت مکانیکی عملکردها فرم راشکل می دهد. نبودن دیوار در پلان آزاد باعث می شود حتی جای دیوار نیز نقش فضایی دارد و از زمین بهره کشی بیشتری صورت میگیرد. و در نما پنجره های افقی باعث داشتن زاویه دید بیشتر از محیط پیرامونی هستند.

حرکت در فضا: لوکوربوزیه در کتابش عنوان می کند که پلان مولد حرکت و در لحظه تعیین کننده است. هدف معماری به حرکت در آوردن و جنبش است. خانه مجموعه ای از عناصر است که با هم سازگاری دارند و در امتداد یکدیگر حرکت ممتد داشته باشند. خانه چیزی است که از قطعه قطعه ساخته می شود که این قطعات بایکدیگر کار می کنند و این خصلت ماشینی است. انسان نیز بخشی از این ماشینی می شود. لوکوربوزیه به روشنی تاکید کرد که هدف نهایی از این استانداردها دست یابی به زیست بهتر انسان است. آنجا که نظم حاکم است، رفاه آغاز می شود.

مباحث یاد شده معماری لوکوربوزیه را به عنوان ماشینی یاد می کنند که سیستم وار بسوی یک نظم عملکردی می رود. حال این سوال پیش می آید که انسان ها از نیازها و ویژگی های اجتماعی و فرهنگی متفاوتی برخوردارند پس تاثیر و هدف استعاره ماشینی سازی خانه نوعی بی توجهی به تمام انسان هاست. (King, 2016) در کار لوکوربوزیه تاکید بر یکنواختی در نظم و عملکرد است و این خطر وجود دارد که چنین استاندارد سازی منجر به عدم آگاهی از بسیاری از جنبه های انسان گرایانه معماری شود. ایده خانه ماشینی منجر به چند تعمیم شد اول اینکه مساله ماشینی سازی چون یک سیستم و عملکرد یکسان را منجر می شود پس راه حل هاشخص است، ثانياً از آنجا که همه انسان ها سازمان بیولوژیکی یکسانی دارند، پس همه آنها نیازهای اساسی یکسانی دارند. و سوم اینکه، معماری، مانند ماشینی آلات، باید محصولی از انتخاب رقابتی برای استانداردهایی باشد که به نوبه خود، باید با تجزیه و تحلیل منطقی و آزمایش تعیین شود. (Collins, P, 1998) این انتقاد در تعمیم نهفته در ایده خانه ماشینی، با استدلال هایی مانند اومانیسیم در مدرنیته وارد معماری مدرن می شود. بر اساس بیان شرایط منطقی و نیازهای عملکردی، این موضوع به همان اندازه هراثری از انسان خلق کرده است مستقل، آزاد و حتی احساساتیش- از این رواز دیدگاه انسان گرایانه (اومانیسیم) قابل بررسی است. (Zucker, 1942) این استدلال پیشنهاد می کند که جایگاه معماری را از رویکرد انسان گرایانه در نظر بگیریم، نه اینکه صرفاً جنبه های مکانیکی و استاندارد را در آن نظر بگیریم. درک جنبه اومانیسیم از معماری بسیار مهم می شود، زیرا معمار علاوه بر طراحی باید نقشی به عنوان جامعه شناس داشته باشند که می تواند در بهبود جامعه و رفتار انسان تأثیر بگذارد. (ابل، ک، ۱۳۸۷) در این مقاله استدلال هایی مبتنی بر معماری به عنوان ماشینی لوکوربوزیه مطرح شده است که از طریق استاندارد سازی اشکار می شود. که می توان بدن انسان را به عنوان بخشی جدایی ناپذیر از ماشینی زندگی در خانه دانست. و به نظری رسد که فراتر از نیازهای استاندارد مسکن، تعاملی رابطه دار بین بدن انسان و معماری وجود دارد و این دو در تکامل یکدیگر کار می کنند. لوکوربوزیه به روشنی تاکید کرد که هدف نهایی از این استانداردها دستیابی به زیست بهتر انسان است. "آنجا که نظم حاکم است، رفاه آغاز میشود." (Le Corbusier, 1986:107) برای این اساس نیاز است که به این مسأله



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

پیردازیم که آیا استانداردسازی معماری می تواند نیازهای مختلف انسان را برآورده کند و آیا اجزایی درخانه هستند که بتوان آنها را اساسی و عمومی قلمداد کرد و بتوان فرض کرد که برای همه انسانها یکسان است؟ فرم معماری پیرو عملکرد است و برای رفاه انسان ها بر ویژگی های فضایی و ارتباطش بر ارگونومی انسان تاکید داشت. به عبارت دیگر استانداردهای معرفی شده راهی برای تضمین عملکرد معماری برای رفاه انسان بودند و این بهره کشی عملکردی از معماری بود. همانگونه که انسان از وسایل مکانیکی بهره مند می شود. بیشترین انتقاد از ایده معماری به عنوان ماشین، تمایل ماشین به غیر انسانی شدن است. این امر خصوصاً استانداردهایی نسبت داده می شود که نیازهای یکسانی را برای هر انسانی فرض می کنند. استانداردسازی معماری منجر به استانداردسازی زندگی بشری می شود. لوکوربوزیه در تعیین استانداردها برای برطرف کردن نیازهای انسانی در چارچوب زندگی مدرن موضع گرفت. و این کار را با انتقاد از خصوصیات فضایی که مطلقاً عملکرد نبودند انجام داد. او استدلال کرد که روش قدیمی زندگی دیگر مناسب نیست: "دنیای مدرنی که مادر آن زندگی می کنیم کل شیوه ارتباط انسان با محیط ساخته شده را تغییر داده است. معماری باید مطابق با روش جدید زندگی طراحی شود، که لوکوربوزیه آن را به عنوان شیوه زندگی کارآمد تر و سالم تر تعریف کرد. (King, 2016)

۸- نتیجه گیری

رنه دکارت را غالباً پدر فلسفه مدرن می خوانند. او چهره عظیم و برجسته ای است که با اندیشه های خاص خود، فلسفه ی مدرسی را از رواج و رونق پیشین انداخت. دکارت که مقصود خویش را تنها جست جوی حقیقت می دانست، تصمیم گرفت به یکباره به تمام معتقدات خود - حتی اموری که به نظر ما خیلی بدیهی است - شک کند. او از همین شک - که در واقع آغاز معارف یقینی او است - به یکباره نفس خود را چنان روشن و متمایز می یابد که هیچ راهی برای نفوذ شک در آن نمی بیند و در همان حال که در همه چیز شک و تردید روا می داشت، این معناراً که به راستی او در حال اندیشه است، امری یقینی و مطلقاً غیر قابل تردید می دانست. و به راهنمایی خرد - که هر اندیشنده ای را لاجرم اندیشنده ای باید - به وجود نفس خود چونان جوهری متفکر پی برد. لازم به ذکر است که شک دکارتی یک شک افسار گسیخته ی بی ثمر که از ذهنی ناتوان یا بیمار نشأت گرفته، نیست. زیرا چنین شکی حتی بواسطه رحم نمی کند و جز به وادی سفسطه راه به جایی نمی برد. در حالی که شک دکارتی، دلالتی برای دسترسی به یقینیات است و بنا به گفته ی خود او «اگر در همه چیز بتوان شک کرد، در شک خود دیگر نمی توانیم داشته باشیم، زیرا این شک حاصل فکر انسان به معنای عام آن است و در واقع نوعی تعقل و اندیشه است.» از طرف دیگر دکارت همه چیز را آگاهانه تصور می کرد و تأکید داشت که انسان موجودی خردورز است. اندیشه های دکارت باعث شد همه چیز با انسان سنجیده شود و توجه او به فرد، او را در گروه خردگرایان و حلقه وصل اعضای آن چون سقراط، افلاطون و آگوستین جای دهد. از این رو می توان گفت با رد تبعیت کورکورانه کلیسا و ارائه مفاهیم جدید مطروحه او، بنیان مدرن و مدرنیته پایه گذاری می شود. توان مدرنیته را بازتابی از اندیشه های فیلسوفانی چون دکارت دانست زیرا مدرنیته در چارچوبی قرار گرفت که زبان حرفه ای مطالعات فرهنگی، آن را فراروایت یا روایت بزرگ نامید. فرا روایت یعنی اندیشه های بزرگی همچون خرد، حقیقت، سنت اخلاقیات و تاریخ که مسیر زندگی را تعیین می کرد و به آن معنا می بخشید. لذا در این مکتب تمام صاحب نظران عقیده داشتند که ارزش های گذشته ی انسانی باید در معماری و شهرسازی دوباره قوت گیرد، ساختمان ها و شهرها شایسته ی زندگی انسان شود و منحصرأ مجموعه ای از فرم و سبک نباشد. زیرا معماری همه جا در اطراف ماست و رابطه ی آن با زندگی روزمره بر تمام ابعاد زندگی انسان تأثیر بسزایی می گذارد. جمله معروف لوکوربوزیه «خانه ماشینی است



ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

برای زندگی «نوعی مفهوم عملکردی و نظم عقلانی دکارتی را نشان می دهد که پایه های معماری مدرن را تشکیل می دهد. دکارت در جهان شناسی میکانیکی اش معتقد بود که همه جهان جز خداوند را می توان به منزله ماشین دانست. که طبق قوانین میکانیک و بدون دخالت عوامل مختلف حرکت می کند. لوکوربوزیه در معماری خانه به عنوان یک سیستم ماشینی، به طور بالقوه این ماشینوار انگاری کل جهان مادی طبق منطق دکارتی را برای رفاه انسان بیان می کند. ماشینی بودن خانه، راهی است برای استدلال عملی و منطقی و مکانیک دکارتی که توسط لوکوربوزیه، به عنوان مبنای طراحی معماری از طریق ایجاد تقابل هندسی، تناسباتی و خطوط دکارتی برای حرکت مداوم در فضا است. هدف لوکوربوزیه از ماشینی شدن خانه، برگرفته شده از اعتقاد میکانیکی بودن جهان و حرکت مداوم آن توسط دکارت است و جهان مادی حتی طبیعت، به منزله ماشین است که تابع قوانین حرکت است. یعنی حرکت در مکان و به صورت خطی که پلان های لوکوربوزیه، مولد این حرکت است. عملکرد های گوناگون در خانه، بخاطر ماشینوارگی خصلتی بر اساس اندیشه دکارت، با یکدیگر کار می کنند تا با حرکت ممتد در فضا فرم را شکل بدهند، ماشین بودن تاثیر عملکرد بر فرم است. در معماری لوکوربوزیه توسط کار کردن اجزا با یکدیگر، بهره کشی از طبیعت توسط پیلوت، پنجره های سراسری، پلان آزاد و نمای آزاد و باغ روی بام صورت می گیرد.

مراجع

۱. احمدی، بابک (۱۳۷۷) معماری مدرنیته، تهران: نشر مرکز.
۲. بانی مسعود، امیر (۱۳۸۸) پست مدرنیته و معماری، اصفهان: نشر خاک.
۳. بنه ولو، لئوناردو (۱۳۸۶) تاریخ معماری مدرن، ترجمه سیروس باور، تهران: دانشگاه تهران.
۴. پوزرن، (۱۳۵۶) پیشگامان طراحی مدرن، ترجمه ی فرخ اصالت، تهران: دانشگاه تهران.
۵. دکارت، رنه (۱۳۶۹) تأملات در فلسفه اولی، ترجمه ی احمد احمدی، تهران: مرکز نشر دانشگاه.
۶. — (۱۳۷۵) گفتار در روش درست به کار بردن عقل، ترجمه ی محمدعلی فروغی، تهران: زوار.
۷. — (۱۳۷۶) اصول فلسفه، ترجمه ی منوچهر صانعی دره بیدی، تهران: المهدی.
۸. کاپلستون، فردریک (۱۳۸۰) تاریخ فلسفه، جلد ۴، ترجمه ی غلامرضا اعوانی، تهران: سروش.
۹. گیدیون، زیگفرید (۱۳۸۶) فضا، زمان و معماری، ترجمه منوچهر مزینی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۰. مجتهدی، کریم (۱۳۸۲) دکارت و فلسفه او، تهران: امیر کبیر.
۱۱. نقیب زاده، میر عبدالحسین (۱۳۷۶) نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش، تهران: طهوری.



۱۲. وابر تون ، نایجل (۱۳۸۲) آثار کلاسیک فلسفه، تهران ققنوس.

۱۳. هرش ، ژان (۱۳۸۶) شگفتی فلسفی: سیری در تاریخ فلسفه ، ترجمه عباس باقری، تهران: نشرن.

14. Campbell, M. "What tuberculosis did for modernism: The Influence of a curative environment on modernist design and architecture, *Medical History*, vol. 49pp. 463-488, 2005.
15. Collins, P. *Changing ideals in modern architecture 1750-1950*. London: first edition. 1998.
16. King ,P *In dwelling: Implacability, exclusion and acceptance*, p. 49, 2016 .
17. Le Corbusier. *Towards a new architecture*, New York: Dover Publication, p. 107 ,1986.
- 18 Sully, N. "Modern architecture and complaints about the weather, or, 'Dear Monsieur LeCorbusier, It is still raining in our garage....'" *M/C Journal*, Vol. 12, No.4, 2009.
19. Zucker, P. *The Humanistic Approach to Modern Architecture*. *The Journal of Aesthetics and Art Criticism*, 2(7), 21-26. doi:10.2307/426408. 1942.